

کمال‌غایی در گذر زندگی اجتماعی

فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی
در علم اجتماعی

از منظر علامه مصباح یزدی قدس سره

صادق گلستانی

اشاره:

روش‌شناخت جامعه و تحلیل چرایی تکوین و پیامدهای رفتارهای اجتماعی و متعاقب آن، امکان وجود علم اجتماعی از دغدغه‌های فلسفه علوم اجتماعی به شمار می‌آید و تقابل فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی از جمله مسائل مناقشه‌انگیز این حوزه را شکل می‌دهد. این نزاع روش‌شناختی بر محور این پرسش سازمان می‌گیرد که از کدام مسیر می‌توان و باید در جهت کسب معرفت اجتماعی اقدام کرد؟ آیا تبیین پدیده‌های اجتماعی باید بر روش کل‌گرایانه و بر مدار عوامل ساختاری سازمان باید یا می‌توان همه عوامل اجتماعی را به پدیده‌های روان‌شناختی تحلیل برد و از این منظر به تبیین کنش‌های اجتماعی و پیامدهای آن پرداخت؟ این مسئله در امتداد مسئله وجودشناسانه مربوط به فرد و جامعه یا عاملیت و ساختار و ویژگی‌های هریک از آن دو و نیز رابطه متقابل آن دو مطرح می‌شود و در واقع آن نزاع روش‌شناختی در امتداد آن اصل و ویژگی‌های هستی‌شناختی معطوف به فرد و جامعه سازمان می‌یابد که اساساً واقعیتی به‌نام جامعه وجود دارد یا نه؟ آیا فقط جامعه واقعیت دارد و فرد را باید در درون کل و در ضمن جامعه معنا کرد؟ هریک از فرد و جامعه از چه ویژگی‌های متمایزی بهره می‌برند؟

در پاسخ به پرسش‌های یادشده، برخی اندیشمندان اجتماعی رویکرد کل‌گرایانه را برگزیدند و در تحلیل مسائل جامعه بر ساختار و عوامل و تحولات کلان تأکید کرده‌اند. در مقابل فردگرایان، امور اجتماعی را به مسائل روان‌شناختی تحویل برده‌اند و تأملات نظری‌شان را از این موضع پیگیری کرده‌اند. برخی نیز رویکرد تلفیقی را دنبال کرده‌اند.

رویکرد جمع‌گرایی که در قالب نظریه‌های ساختارگرایانه در جامعه‌شناسی شناخته می‌شود، واقعیت‌های اجتماعی را با تکیه بر عناصر اجتماعی تحلیل می‌کنند و تقلیل پدیده‌های اجتماعی به عناصر روان‌شناختی را بر نمی‌تابند. این رویکرد به هویت مستقل فرد باور ندارد و آن را در ضمن و ذیل جامعه تفسیر می‌کند؛ به این صورت که افراد را در ارتباط با کل دارای هویت و معنا می‌داند.

کل‌گرایان بر این باورند که یک ساختار و یا یک هویت اجتماعی را باید بر حسب پدیده‌های اجتماعی دیگر تبیین کرد (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۱). به گفته دورکیم: «علت موجه هر واقعه اجتماعی را باید در میان وقایع اجتماعی مقدم جست‌وجو کرد نه در میان حالت شعور فرد» (دورکیم، ۱۳۵۵، ص ۱۳۷). بر همین اساس وی حتی فردی‌ترین رفتار انسان یعنی خودکشی را بر مدار همان نگاه کل‌گرایانه و در چارچوب تقویت و تضعیف هنجارها و همبستگی اجتماعی تحلیل می‌کند.

از نظر کل‌گرایان هیچ عملی را هرگز نمی‌توان فقط بر پایه انگیزه و بدون رجوع به محیط‌های اجتماعی ما و نهادهای جامعه و نحوه کارکرد آنها، تبیین کرد. بنابراین در تحلیل پدیده‌های اجتماعی، نباید تحلیل روانی یا رفتاری اعمال، اساس کار قرار گیرد؛ بلکه در هر تحلیل اجتماعی باید از مبادی جامعه‌شناختی به‌عنوان فرض مقدم آغاز کرد. پس ممکن نیست جامعه‌شناسی یکسره بر تحلیل روانی قائم باشد و همه یا دست‌کم بخش بسیار مهمی از آن، مستقل و خود آیین است (پوپر، ۱۳۶۶، ص ۸۷۱؛ ر.ک: راین، ۱۳۶۷، ص ۲۰۱).

فردگرایان، بر جایگاه و نقش عاملیت تأکید می‌کنند و وجود مستقل جامعه را بر نمی‌تابند و همه عناصر اجتماعی را به ویژگی‌های فردی و عناصر روان‌شناختی تحویل می‌برند و در نتیجه شناخت اجتماعی را از همین مسیر امکان‌پذیر می‌دانند. به تعبیر لیتل آنان بر این باورند که تبیین‌ها و توصیف‌های اجتماعی، می‌باید ریشه در احکام فردی داشته باشند. همه هویت اجتماعی را می‌توان به افراد تحویل برد. هویت اجتماعی چیزی نیست جز افرادی که نسبت‌های گوناگون با هم دارند. دانشگاه چیزی نیست جز افرادی که فعالیت دانشگاهی می‌کنند؛ یعنی استادان، دانشجویان، هیئت‌امنا، رؤسا و سرایداران. درواقع

هویت‌های اجتماعی همان قدر متکی به افرادند که هویت‌های زیست‌شناختی متکی به اتم‌ها و مولکول‌ها هستند (لیتل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۱-۳۱۲؛ ر.ک: تریک، ۱۳۸۶، ص ۳۳۹).

البته در اهمیت فراوان عوامل اجتماعی سخنی نیست؛ اما ساخت اینها، مصنوع بشر است و بنابراین باید بر مبنای طبیعت آدمی و مطابق نظریه اصحاب اصالت روان‌شناسی قابل تبیین باشد. مثلاً نهادهای اقتصادی از ویژگی‌های روانی انسان اقتصادی یعنی به‌اصطلاح میل طلب ثروت برمی‌خیزد و سایر نهادهای اجتماعی نیز به‌دلیل ساخت روانی خاص طبیعت انسان، سهم قابل توجه در جامعه می‌یابند؛ بنابراین منشأ و سیر تحول هر سنتی باید بر پایه طبیعت آدمی تبیین شود (پوپر، ۱۳۶۶، ص ۸۷۲ و ۸۷۵).

در مقابل دو رویکرد یادشده که بر انحصارگرایی روش‌شناختی تأکید دارند، برخی رویکرد تلفیقی را مطرح کرده‌اند و بر این باورند که پدیده‌های اجتماعی را می‌توان در چارچوب منطق تعاملی بین فردگرایی و جمع‌گرایی فهمید. ساختاربندی آنتونی گیدنز و نظریه عادت‌واره بوردیو مصادیقی از این رویکرد هستند. هرچند رویکرد تلفیقی نیز با روایت‌های مختلف پیگیری شده، ولی همگی بر نفی سلطه یکی از دو رویکرد تأکید دارند.

این رویکرد بر هستی‌عاملیت و ساختار و تأثیر متقابل آن دو اذعان دارد. مطابق این رویکرد افراد، سازنده جامعه هستند و می‌توانند محیط خود را تغییر دهد؛ درعین‌حال که از آن نیز تأثیر می‌پذیرد و توسط محیط محدود می‌گردند. به‌عبارت‌دیگر هرچند فرد در دورن جامعه شکوفا می‌شود، ولی پس از شکوفایی و شکل‌گیری می‌تواند با ساختار تعامل و کنش متقابل داشته باشد و ضمن تأثیر پذیرفتن از آن، بر آن تأثیر بگذارد. ساختارها نیز که از مسیر کنش‌های افراد به وجود می‌آیند و محصول کنش‌های انسانی هستند، پس از شکل‌گیری می‌توانند به‌عنوان متغیر مستقل، عاملیت را تحت تأثیر قرار دهند. این منظر، دو روش مختلف فردگرایانه و کل‌گرایانه را برای شناخت اجتماعی می‌طلبد که حامیان رویکرد تلفیقی بر آن تأکید می‌کنند. هرچند در تعیین اهمیت نقش هریک از آن دو عنصر اختلاف‌نظر دارند.

بر پایه این رویکرد، هریک از دو روش فردگرایانه یا کل‌گرایانه به‌تنهایی نمی‌تواند شناخت دقیقی در باب کنش‌های اجتماعی در اختیار انسان



مقاله روش‌شناسی از مسائل برجسته فلسفه علوم اجتماعی است و مسئله فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی از جمله مسائل پرمناقشه این عرصه می‌باشد. فیلسوفان اجتماعی را در یک صورت‌بندی می‌توان در سه دسته فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی و تلفیقی دسته‌بندی کرد که هریک، مدعیات روش‌شناختی خود را با شواهدی قرین ساخته‌اند. پرسش اصلی این است که مطالعه اندیشه‌های اجتماعی آیت‌الله مصباح ما را به کدام‌یک از آن سه رویکرد رهنمون می‌سازد.

قرار دهد؛ زیرا در مشاهده و درک برخی زوایای کنش‌های اجتماعی ناتوان هستند. فردگرایانه در تبیین جنبه‌های نهادین و کل‌گرایان در تبیین جنبه فردی و روان‌شناختی تکوین یک مسئله اجتماعی نقصان دارند؛ از این رو برای جبران نقیصه، نیاز به یکدیگر را می‌طلبند (جیمز کلمن، ۱۳۷۷، ص ۲۵۵-۲۵۴؛ ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۶۹۸-۶۹۷؛ کرایب، ۱۳۸۸، ص ۳۸؛ کوزر، ۱۳۸۰، ص ۲۵۶؛ تریک، ۱۳۸۶، ص ۳۴۱).

قابل ذکر است که بسیاری از آثار مربوط به فلسفه اجتماعی که به برخی از آن در نکات پیش‌گفته اشاره شده، مسئله فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی را در متن گفت‌وگوی خود قرار داده‌اند؛ اما در باب اندیشه آیت‌الله مصباح، نگارنده اثر مستقلاً را در این باب نیافت و از این حیث مسئله جدیدی به نظر می‌رسد. البته آثار مختلفی در باب هستی‌شناسی فرد و جامعه در منظومه اندیشه اجتماعی آیت‌الله مصباح انتشار یافته‌اند که حیثیتی متمایز از مسئله مورد پژوهش دارند.

۱. عاملیت و ساختار

دو مفهوم عاملیت و ساختار، مفاهیم کلیدی این پژوهش هستند و در واقع گفت‌وگو درباره فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی نیز در ذیل بحث جایگاه عاملیت و ساختار و نحوه ارتباط آن دو صورت می‌پذیرد. این دوگانه، در ادبیات جامعه‌شناسی در ضمن عناوین مختلف دیگری چون فرد و جامعه (تریک، ۱۳۸۶، ص ۳۳۸) و عامل و جامعه (کرایب، ۱۳۸۸، ص ۳۸) به کار رفته‌اند.

ساختار و عاملیت توسط جامعه‌شناسان در معانی مختلف به کار رفته است. برخی آن را برای هرگونه الگوی تکراری رفتار اجتماعی یا به طور مشخص‌تر برای روابط متقابل و منظم بین اجزای مختلف یک نظام اجتماعی یا یک جامعه به کار برده‌اند (لوپژ و اسکات، ۱۳۸۵، ص ۱۰). برخی آن را به معنای شبکه‌ای از روابط میان اشخاص یا کنشگران می‌دانند (گولد و کولب، ۱۳۷۶، ص ۴۸۵). برخی آن را بر قوانین، باورها، هنجارهای غیررسمی و رسمی که در قالبی شکل یافته است و به رفتن اجتماعی انسان تعیین می‌بخشد اطلاق کرده‌اند (کرون، ۱۳۹۰، ص ۶۱).

عاملیت را عموماً به سطح خرد و کنشگران فردی ارجاع می‌دهند و برخی آن را برای جمع‌های کلان کنشگران نیز به کار می‌برند؛ از این رو افراد و گروه‌های سازمان‌یافته، سازمان‌ها و ملت‌ها را عاملیت می‌نامند و در مقابل ساختار را نیز که معمولاً بر ساختارهای اجتماعی پهن‌دامنه ارجاع دارد، بر ساختارهای خرد مثل ساختار موجود در کنش‌های متقابل انسانی نیز اطلاق می‌کنند. بنابراین هم عاملیت و هم ساختار می‌توانند به هر دو پدیده‌های در سطح خرد و کلان ارجاع داشته باشند (ریتزر، ۱۳۷۴، ص ۶۹۹-۷۰۰).

از نظر نگارنده با توجه به محتوای آرایه‌ای که در باب دو رویکرد فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی مطرح می‌شود و در این



مقاله نیز بدان اشاره خواهد شد، مراد از عاملیت، همان فرد و هویت و توانایی اوست که می‌تواند در جامعه کنشگری نماید و موقعیت‌ها و نظام اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد و آنها را بازتولید کند. مفاد ساختار، عبارت است از اجتماع افراد همراه با موقعیت‌ها و نقش‌ها و نوع چینش آن و نیز پیامدهای اجتماعی آن موقعیت و نقش‌ها که در قالب پدیده‌های اجتماعی مختلف جلوه‌گری می‌کند و نوع رفتار خاصی را بر کنشگران تحمیل می‌کند؛ بنابراین هنگامی که از رابطه بین عامل و ساختار یا فرد و جامعه سخن گفته می‌شود، مراد مواجهه اراده روان‌شناختی فرد کنشگر صرف‌نظر از نوع ارتباط او با دیگران و موقعیت و نقش‌ها و نیز پیامدهای اجتماعی آن با مجموعه افراد در درون شبکه‌ای از مقولات یاد شده است.

پس از اشاره به برخی دیدگاه‌های نظری مطرح در این باب اکنون این پرسش مطرح می‌شود که تأملات اجتماعی آیت‌الله مصباح یزدی در کدام یک از رویکرد سه‌گانه ذکر شده قابل بازشناسی است. به نظر می‌رسد دیدگاه ایشان در قلمرو رویکرد تلفیقی قابل ارزیابی است. ادامه این مباحث بر مدار تبیین این مسئله سازمان می‌یابد.

۲. رویکرد تلفیقی آیت‌الله مصباح

آیت‌الله مصباح در آثار مختلف علمی و به طور خاص کتاب ارزشمند جامعه و تاریخ، به طور عمیق و گسترده تأملات نظری خود در باب مسائل اجتماعی را مطرح کرده است. بخش قابل توجهی از اندیشه‌ورزی اجتماعی ایشان، به مباحث بنیادین انسان‌شناختی و هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی اختصاص یافته است. در واقع سایر مباحث ایشان بر مدار آن مبانی سازمان گرفته است. در این مباحث بنیادین، برخی مسائل کلیدی اثرگذار در جامعه‌شناسی توصیفی و تجویزی بررسی می‌شود که اصل اجتماعی بودن انسان، هدف زندگی اجتماعی، فطرت مشترک انسان و قانونمندی مشترک مبتنی بر آن فطرت، نمونه‌هایی از آن است.

تحلیل محتوای این مباحث، رویکرد تلفیقی را در روش‌شناسی علم اجتماعی به دست می‌دهد و منظومه معرفت اجتماعی آیت‌الله مصباح نشانگر آن است که ایشان هرچند بر اصالت فرد تأکید دارد، اما براساس دو رویکرد فردگرایی و جمع‌گرایی،

بررسی‌های خود را در باب مسائل اجتماعی پیگیری نموده است. مؤیدات این واقعیت را در دو بخش فردگرایی و جمع‌گرایی پی می‌گیریم.

۳. فردگرایی روشن‌شناختی

مؤیدات رویکرد فردگرایی روشن‌شناختی در اندیشه آیت‌الله مصباح را می‌توان از مسیر تثبیت جایگاه عاملیت و نقش آن در ایجاد کنش‌ها و ساختارهای اجتماعی به شرح ذیل رصد کرد.

۱-۳. اصالت فرد و اعتباری بودن جامعه بحث اصالت در معانی مختلف حقوقی و روان‌شناختی و فلسفی مطرح می‌شود. اصالت به معنای فلسفی، جنبه وجودشناختی را مدنظر قرار می‌دهد و مراد از آن، وجود حقیقی و عینیت خارجی یک چیز است. بحث اصالت فلسفی جامعه به این پرسش پاسخ می‌دهد که آیا ورای افراد، واقعیتی به نام جامعه وجود دارد؟ یا اینکه جامعه یک مفهوم اعتباری است که توسط افراد جعل می‌شود و اجتماع، چیزی جز جمع جبری افراد نیست؟ آیت‌الله مصباح وجود داشتن جامعه را بر مدار ترکیب حقیقی تحلیل می‌کند؛ به این معنا که وقتی از وجود حقیقی جامعه سخن می‌گوییم، باید یک موجود متمایز از افراد داشته باشیم که از ترکیب آن افراد ایجاد شده باشند؛ چنان که می‌نویسد: «حقیقی دانستن هر ترکیب و وحدت، در گرو اثبات وجود صورت نوعیه واحدی است که منشأ آثار حقیقی، غیر از مجموع آثار اجزای مرکب باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۲۳). ایشان ضمن بررسی انتقادی ادله مختلف نقلی و عقلی جامعه‌گرایان، ترکیب حقیقی جامعه و در نتیجه وجود مرکب حقیقی به نام جامعه را واری افراد نمی‌پذیرد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۹۷۶۰) و در امتداد همین دیدگاه، وابستگی جامعه‌شناسی به روان‌شناسی را اجتناب‌ناپذیر می‌داند و این حکم را نه فقط به جامعه‌شناسی، بلکه به همه علوم اجتماعی و انسانی تعمیم می‌دهد و بر این باور است که ریشه همه امور و شئون اجتماعی و انسانی را باید در روح آدمی بازجست که مفاد همان نظریه‌ای است که «اصالت روان‌شناسی» خوانده می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۷۰).

۲-۳. شخصیت و کنش‌های اجتماعی جنبه دیگر تأکید بر وجود عاملیت که در امتداد اصالت فرد قابل بررسی است، مقوله شخصیت و فرایند تکوین آن است. رفتار فردی و اجتماعی

این مقاله که با روش تحلیل محتوای آثار آیت‌الله مصباح سازمان یافته، بر این مدعاست که به‌رغم دفاع استاد از اصالت فرد و انکار وجود حقیقی جامعه، آرای ایشان را می‌توان در رویکرد تلفیقی صورت‌بندی نمود؛ به این معنا که ایشان از مسیر فردگرایی و جمع‌گرایی روش‌شناختی، تأملات نظری خود را در حوزه جامعه و پدیده‌های اجتماعی سازمان می‌دهد. مبادی انسان‌شناختی شکل‌گیری جامعه و نقش اراده و اختیار در تکوین شخصیت، مؤید رویکرد فردگرایانه است، اما تحلیل‌های ساختاری و نقش جامعه در شکوفایی شخصیت، شاهدی بر رویکرد کل‌گرایانه ایشان شمرده می‌شود.

انسان، تحت تأثیر شخصیت او قرار دارد و تیپ‌های شخصیتی مختلف، رفتار متناسب با آن را در زندگی خود بروز می‌دهند. مراد از شخصیت، خلق و خوی‌ها و صفات پایداری است که رفتار فردی و اجتماعی را امکان‌پذیر می‌سازد. عوامل مختلفی در تکوین آن اثر دارد که روان‌شناسان بر عناصر چهارگانه وراثت و سن و محیط و وجدان اخلاقی تأکید می‌کنند. البته وی وجدان اخلاقی را استعدادی متمایز و مستقل از عقل و سایر قوای نفسانی نمی‌داند، بلکه آن را زیرمجموعه ادراکات و احکام عملی عقل تعریف می‌کند (همان، ص ۱۷۱). آیت‌الله مصباح در کنار عوامل یادشده، عوامل دیگری همچون امور فطری و اختیار را می‌افزاید و نقش آنها را در فرایند تکوین شخصیت ممتاز می‌شمرد و سایر عوامل را در مرتبه متأخر از نقش تأثیر گذار آن عوامل ارزیابی می‌کند. چنان‌که می‌نویسد: هیچ‌یک از عوامل یادشده به‌تنهایی و با هم نمی‌توانند تعیین‌کننده اراده آدمی باشند. اراده فرد نه معلول هیچ‌یک از این عوامل است و نه معلول برابندی از مجموع آنها. این عوامل، فقط زمینه را برای اعمال اراده و اختیار انسان فراهم می‌کنند تا وی با توجه به گرایش‌ها و ادراکات و شناخت‌های فطری و روحی خود، رفتار آزادانه و خودخواسته صورت دهد و چون شخصیت انسانی، حاصل رفتار ارادی و اختیاری اوست. باید گفت که همین امور روحی و باطنی است که سهم اصلی و اساسی را در شکل‌گیری و تحول شخصیت دارد (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف)

ص ۱۸۶). به بیان دیگر، عوامل فیزیکی و زیستی و اجتماعی تعیین‌کننده افعال اختیاری بشر نیست؛ بلکه فقط زمینه‌ساز گزینش و اختیار انسان است. بر همین است می‌توان گفت شخصیت عبارت است از تألیفی از خلق و خوها، معتقدات، عادات و ملکاتی که بر اثر افعال اختیاری آدمی حاصل می‌آیند (مصباح یزدی، الف) ۱۳۸۸، ص ۱۷۷).

۳-۳. بنیان‌های فطری زندگی اجتماعی
وجوه دیگری که جایگاه عاملیت را در حیات اجتماعی تقویت می‌کنند، بنیان‌های فطری زندگی اجتماعی‌اند که در اصل تکوین زندگی اجتماعی و قانونمندی مشترک حاکم بر آن، اثر دارند.

۱-۳-۳. اصل تکوین

پرسش از منشأ و غایت زیست اجتماعی، بخشی از پرسش‌های انسان‌شناختی حوزه فلسفه علم اجتماعی را شکل می‌دهد. آیت‌الله مصباح همچون بسیاری از فیلسوفان اجتماع، بخشی از تأملات نظری خود را به تحلیل این مسئله اختصاص داده است. نوع پاسخ به این پرسش دلالت‌های اجتماعی مختلف از جمله دلالت‌های روش‌شناختی را تولید می‌کند.

آیت‌الله مصباح اصل تکوین زندگی اجتماعی را براساس ویژگی‌های انسان‌شناختی و فطری؛ همچون غریزه جنسی و عاطفی و نیز شناخت فطری ارزیابی می‌کند؛ چنان‌که می‌نویسد: هر فردی از آنجاکه به لحاظ طبیعی به جنس مخالف گرایش دارد، خواه‌ناخواه به او نزدیک می‌شود، با او معاشرت و مباشرت می‌کند و زندگی‌اش را با زندگی او پیوند می‌دهد. البته زندگی خانوادگی، خود شکلی از زندگی اجتماعی است و هسته اولیه و ریشه و اساس زندگی اجتماعی را خانواده تشکیل می‌دهد (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۳، ص ۳۱).

ایشان نقش نیاز عاطفی را در فرایند تکوین زندگی اجتماعی این‌گونه بیان می‌کند: انسان به طور طبیعی میل دارد که به انسان‌های دیگر نزدیک شود و با آنها انس بگیرد و به‌ویژه عواطف خانوادگی، موجب بقا و دوام زندگی خانوادگی می‌شود (همان). این میل فطری چنان مقبول و شدید است که انسان، «مدنی بالطبع» معرفی شده و زندگی اجتماعی، جزء طبیعت و فطرت انسان شمرده شده است. البته شدت این میل در سنین مختلف، متفاوت است. مثلاً در سنین جوانی این میل بسیار قوی است؛ درحالی‌که پس از این مقطع سنی و با افزایش سن، کم‌رنگ‌تر می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ ب، ج ۲، ص ۳۶). دیگر عامل تکوینی گرایش انسان به زندگی جمعی، عوامل عقلی است که از عوامل دیگر وسیع‌تر و جنبه اختیاری آنها بیشتر است. انسان با عقل خود درک می‌کند که به‌تنهایی قادر به تأمین نیازمندی‌های زندگی خویش نیست. هم در تأمین نیازهای مادی مثل لباس، مسکن و غذا و هم در تأمین نیازهای معنوی، به همکاری دیگران نیاز دارد. تکامل معنوی و تأمین نیازمندی‌های مادی انسان در گروه زندگی اجتماعی است؛ از این‌رو عقل به ضرورت معاشرت با دیگران و همکاری





براساس مبانی وحیانی، هدف نهایی انسان، رسیدن به سعادت ابدی است. هدف قریب زندگی انسان، دنیوی است و این هدف قریب، باید وسیله‌ای باشد برای نیل به هدف اصلی که همان سعادت ابدی و کمال غایی است.

که در هیچ «فرد» و «صنف» دیگری نیست، ولی این امر مانع از آن نیست که همه «افراد» و نیز همه «اصناف» واجد یک دسته صفات و حالات مشترک باشند که اصطلاحاً «عوارض ذاتیه» انسان نام می‌گیرند. به عبارت دیگر، ویژگی‌های فردی و خصوصیات صنفی انسان‌ها هیچ‌گونه منافاتی با وجود قوانین مشترک زیست‌شناختی، روان‌شناختی و جامعه‌شناختی که در همه آدمیان مصداق داشته باشد، ندارد.

در دو قلمرو زیست‌شناختی و روان‌شناسی (چه روان‌شناسی فردی و چه روان‌شناسی اجتماعی) نه اختلافات تکوینی موجود در افراد و اصناف انسان‌ها را دلیل بر عدم وجود قوانین مشترک در میان آنان می‌گیرند، و نه وجود قوانین مشترک را دستمایه نفی تفاوت‌های فردی و صنفی می‌کنند، بلکه هم وجود قوانین مشترک را می‌پذیرند و هم وجود تفاوت‌های فردی و صنفی را. درحوزه جامعه‌شناسی (چه جامعه‌شناسی ایستا و چه جامعه‌شناسی پویا) نیز باید از هر دو جانب افراط و تفریط اجتناب کرد. از سویی، نباید اختلافات تکوینی موجود بین گروه‌ها و قشرهای اجتماعی و جامعه‌ها را گواه عدم وجود قوانین مشترک در میان آنها گرفت؛ و از سوی دیگر، نباید وجود قوانین مشترک را دستاویز انکار تفاوت‌هایی کرد که مسلماً در بین گروه‌ها و قشرها و جامعه‌هایی که در طول زمان و پهنه زمین پدیدار شده‌اند و خواهند شد، به‌رغم وجوه اختلافی که با یکدیگر دارند، جهات اشتراکی نیز دارند که قوانین جامعه‌شناختی متکفل بیان آنهاست (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۱۳۳-۱۳۴).

۴. دلالت‌های روش‌شناختی

مطابق دستگاه مفهومی یادشده، عاملیت در حوزه زندگی اجتماعی حضور فعال دارد و ساختار را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از این‌رو مطالعه فردی‌گرایی روش‌شناختی جامعه ضرورت می‌یابد. در این دستگاه مفهومی، فرد، نه منحل‌شده در جمع است و نه مقهور آن. جامعه همان افراد کثیر است و رابطه فرد و جامعه در واقع رابطه فرد و جمع کثیری است که در عین تأثیرپذیری از آن می‌تواند آن را تحت تأثیر قرار دهد؛ چنان‌که آیت‌الله مصباح مسیریهای مختلفی را برای تأثیرگذاری فرد در جامعه بیان کرده است. بنابراین افراد هستند که مجموعه موقعیت‌ها و نقش‌ها و

با آنان در رفع مشکلات زندگی حکم می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۹۱ الف، ج ۳، ص ۳۱).

غایت زیست اجتماعی مسئله مهم دیگری است که جایگاه عاملیت را در علم اجتماعی ارتقا می‌بخشد؛ زیرا شناخت این مسئله از طریق تحلیل مبانی انسان‌شناختی به دست می‌آید. فهم درست نیازهای فطری انسان و نسبت این نیاز با زندگی جمعی، جهت‌گیری علم اجتماعی در بعد هنجارها و به عبارتی علم اجتماعی هنجاری را تعیین می‌بخشد. چنان‌که مبانی انسان‌شناختی وحیانی متناسب با غایت وجودی زیست اجتماعی اعتباریات اجتماعی متفاوتی را نسبت به انسان‌شناسی مادی و اومانستی تعریف می‌کند. آیت‌الله مصباح در این زمینه می‌نویسد: هدف زندگی انسان و در نهایت هدف نهایی آن، از عقاید و افکار و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی او می‌جوشد (مصباح یزدی، ۱۳۹۴، ج ۲، ص ۵۳) و براساس مبانی وحیانی، هدف نهایی انسان، رسیدن به سعادت ابدی است. هدف قریب زندگی انسان، دنیوی است و این هدف قریب، باید وسیله‌ای باشد برای نیل به هدف اصلی که همان سعادت ابدی و کمال غایی است. تحقق این هدف در زندگی اجتماعی امکان‌پذیر می‌گردد. درواقع تکامل انسان در پرتو زندگی اجتماعی حاصل می‌شود و اگر روابط اجتماعی از هم‌گسیخته شود، بسیاری از مصالح آنها تأمین نمی‌شود؛ بنابراین زندگی اجتماعی، مطلوبیت ذاتی ندارد؛ بلکه مطلوب بودن آن از این جهت است که می‌تواند زمینه دستیابی بهتر انسان به سعادت نهایی را فراهم آورد (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۴۸؛ همو، ۱۳۹۳ الف)، ص ۳۸، ۳۰۷، ۳۰۸ و ۳۱۴؛ همو، ۱۳۹۳ ب)، ص ۴۳؛ همو، ۱۳۸۸، ب) ص ۱۳۷).

۲-۳. بنیان فطری قانونمندی اجتماعی ساختار وجودی انسان را امور مشترکی تشکیل می‌دهند که اختصاصی به جغرافیا و فرهنگ خاص ندارد. از این امور با عنوان امور فطری یاد می‌شود. این واقعیات مشترک وجودی، امکان قانونمندی مشترک را در جامعه و تاریخ به‌وجود می‌آورد. آیت‌الله مصباح تبیین این واقعیت را چنین بیان می‌کند: انسان‌ها دارای یک سلسله صفات و حالات ثابت و مشترک‌اند که می‌تواند منشأ یک رشته قوانین تکوینی و تشریحی پایدار و مشترک باشد. هرچند هریک از افراد انسانی و نیز هریک از اصناف انسانی، ویژگی‌هایی دارند

نهادها و نظام اجتماعی را ایجاد می‌کنند و در عین حال در درون همین نظام، تجربه می‌اندوزند و ارتباط اجتماعی شان را سازمان می‌دهند و به تدریج آن را بازتولید می‌کنند و جرح و تعدیل می‌نمایند. این قدرت تأثیرگذاری و آثار مختلف فرد در تکوین جامعه، نشانگر آن است که می‌توان با روش فردگرایی، عناصر اجتماعی را شناسایی کرد و منشأ و پیامدها و فرایند شکل‌گیری را تبیین نمود.

دلالت روشناختی فردگرایانه در باب تأثیر فرد در جامعه از مسیر شخصیت، مصداق روشن‌تری دارد. اشاره شده است که رفتارهای فردی و اجتماعی انسان، تحت تأثیر شخصیت‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. بنابراین صرف‌نظر از تأثیرگذاری عمیق عناصر فطری و اراده و اختیار در تکوین شخصیت که آیت‌الله مصباح بر آن تأکید می‌ورزد، حتی در فرض دخالت قوی جامعه در تکوین شخصیت و تعیین شخصیت توسط جامعه، با توجه به ارتباط متقابل رفتار با شخصیت و بلکه تبعیت رفتار از شخصیت، می‌توان رفتار فردی و اجتماعی را از مسیر تحلیل ویژگی‌های شخصیتی عاملان اجتماعی تبیین نمود. با توجه به بیان یادشده، اتخاذ رویکرد فردگرایی روش‌شناختی و مطالعات روان‌شناختی حیات جمعی واقعیتی انکارناپذیر می‌گردد. به بیان دیگر، تبعیت رفتارهای انسانی از شخصیت، و تفاوت‌های رفتاری تیپ‌های شخصیتی، شناخت اجتماعی و

تحلیل کنش‌های اجتماعی از مسیر شناخت شخصیت افراد و تحلیل رفتار فردی و متناسب با تیپ‌های شخصیتی اهمیت می‌یابد. برای نمونه تبیین علل شکل‌گیری نابرابری‌های اجتماعی را می‌توان با ارجاع به ابعاد فردگرایانه و تیپ‌های شخصیتی و نقش این شخصیت در فرایند بهره‌مندی‌های متفاوت از امتیازات اجتماعی و ایجاد فاصله طبقاتی مطالعه کرد؛ چنان‌که علامه طباطبائی منشأ بخشی از نابرابری را تقویت ویژگی آزمندی انسان معرفی کرده است (طباطبائی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص ۳۸۴).

مطالعه رویکرد فردگرایانه روش‌شناختی در باب منشأ تکوینی و اهداف وجودی زیست اجتماعی نیز خود را نمایان می‌سازد. شناخت این مسائل از طریق تحلیل مبانی انسان‌شناختی و درک ویژگی‌های فطری انسان به دست می‌آید. اساساً گفت‌وگو در این باب و درک درست آن، تنها با روش فردگرایی روش‌شناختی امکان‌پذیر است؛ زیرا بدون شناخت مبانی انسان‌شناختی و تحلیل ابعاد وجودی انسان، نمی‌توان درک روشنی از آن ویژگی‌های فطری ارائه کرد. این در حالی است که درک آن ابعاد وجودی، در فهم و تبیین پدیده‌های اجتماعی اثر دارد. این مسئله در بخش اهداف وجودی زندگی اجتماعی جلوه نمایان‌تری دارد؛ زیرا نوع نگاه به غرض وجودی زیست اجتماعی و تفسیر متفاوت از آن، می‌تواند بخش تجویزی و هنجاری علم اجتماعی را تعیین ببخشد. بنابراین تدوین اهداف زندگی جمعی و ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و به‌عبارت‌دیگر تحقق جامعه‌شناسی انتقادی و داوری نسبت به جامعه و فرهنگ‌ها، بدون ملاحظه مبانی انسان‌شناختی و تبیین ویژگی‌های فطری انسان و نیازهای وجود و اهداف غایی او امکان‌پذیر نیست. اما در باب سنت‌ها و قانونمندی‌های حاکم بر جامعه و تاریخ نیز رویکرد فردگرایی روش‌شناختی اهمیت می‌یابد؛ زیرا شناخت درست از وجوه اشتراک جوامع در این قانونمندی‌ها، از طریق تحلیل دقیق مبانی انسان‌شناختی صورت می‌پذیرد و نمی‌توان براساس رویکرد کل‌گرایانه و از طریق مطالعه ساختارهای اجتماعی به فهم آن نائل آمد. بنابراین شناخت قانونمندی مشترک جامعه و تاریخ، مسیر دیگر رویکرد فردگرایانه برای شناخت اجتماعی ضروری می‌سازد.

پس از بیان جایگاه عاملیت و نقش آن در جامعه و اهمیت رویکرد فردگرایی روش‌شناختی در علم اجتماعی، اکنون این پرسش مطرح می‌شود که آیا با توجه به وجوه ذکرشده در باب عاملیت، به‌ویژه اصالت فرد و اعتباری بودن جامعه، می‌توان جایگاهی برای جامعه و ساختار تعریف کرد؟ و آیا در چنین فرضی وجود علم اجتماعی امکان‌پذیر خواهد بود؟ و آیا رویکرد کل‌گرایانه برای تحلیل رفتار اجتماعی و پیامدهای آن موجه خواهد بود؟ ادامه بحث را در پاسخ به این پرسش‌ها پی می‌گیریم.



۵. رویکرد کل‌گرایانه

رویکرد کل‌گرایانه، نگاه نهادی و ساختاری به پدیده‌های اجتماعی دارد و شناخت اجتماعی را بر مدار کلان‌نگری و با توجه به عناصر ساختاری دخیل در تکوین کنش‌ها سازمان می‌دهد. این رویکرد به طور منطقی وجود علم اجتماعی را می‌طلبد و به آن ضرورت می‌بخشد. ضمن آنکه پذیرش نوعی از وجود جامعه را نیز موجه می‌سازد. از همین‌روست که برخی فیلسوفان اجتماعی اساساً مطالعه عناصر اجتماعی از جمله قانونمندی اجتماعی را بدون پذیرش اصل وجود جامعه غیرممکن می‌دانند (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۳۵).

به‌رغم اعتباری شمردن جامعه توسط علامه مصباح یزدی، اما ملاحظه ادبیات نظری ایشان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، رویکرد کل‌گرایانه را نیز به دست می‌دهد. در واقع توجه به اندیشه‌های ایشان در حوزه‌های مختلف اجتماعی از قبیل دگرگونی و نابرابری اجتماعی، بر این واقعیت صحنه می‌گذرد و رویکرد فردگرایانه را برای شناخت جامعه و پدیده‌های اجتماعی کافی نمی‌داند؛ از این‌رو وجود علم اجتماعی و نگاه غیرروان‌شناختی را برای فهم آن پدیده‌ها مطرح می‌سازد.

وجوه کلیدی دیدگاه ایشان را که بر این واقعیت دلالت دارد می‌توان به شرح ذیل بیان کرد:

۱-۵. پذیرش وجود علم اجتماعی

یکی از مقولاتی که موجه بودن مطالعه روش کل‌گرایانه نسبت به جامعه را در اندیشه آیت‌الله مصباح موجه می‌سازد، پذیرش اصل علم اجتماعی برای مطالعه اموری خارج از حیطه علوم روان‌شناختی توسط ایشان است.

انکار وجود حقیقی جامعه و اعتباری دانستن آن، می‌تواند اصل علم اجتماعی را بدون موضوع نشان دهد و نیز وجود مقولات اجتماعی؛ از قبیل قانونمندی حاکم بر جامعه و تاریخ را ناممکن سازد. بنابراین باید به این پرسش پاسخ داده شود که چگونه می‌توان بین اعتباری بودن جامعه و وجود علم اجتماعی جمع کرد؟ چگونه می‌توان در عین عدم پذیرش موضوع علم اجتماعی، از علمی به‌نام جامعه‌شناسی که معطوف به پدیده‌های عینی خارجی است سخن گفت؟ و به طور خاص قوانین واقعی حاکم بر جامعه و تاریخ را پذیرفت؟

علامه مصباح به‌رغم عدم پذیرش اصالت

فلسفی جامعه، می‌کوشد وجود دانشی متفاوت با دانش روان‌شناختی، یعنی علم اجتماعی و نیز موضوع غیرروان‌شناختی از جمله قانونمندی اجتماعی را اثبات کند. ایشان ضمن پذیرش وجود موضوع برای جامعه‌شناسی و به طور خاص قانونمندی اجتماعی، آن را به منشأ انتزاع جامعه مدلل می‌سازد؛ چنان‌که می‌نویسد: کسانی پنداشته‌اند که چون قانون حقیقی بیانگر ارتباط میان دو امر حقیقی و عینی است؛ لذا تنها در صورت وجود فلسفی جامعه، امکان تحقق دارد؛ ولی حقیقت این است که می‌توان به وجود حقیقی جامعه باور نداشت و در عین حال به قوانین اجتماعی به معنای قوانین حاکم بر ارتباطات متقابل گروه‌ها و قشرهای مختلف جامعه قائل بود و سرّ مطلب در این نکته نهفته است که هرچند جامعه، وجود حقیقی ندارد و مفهوم انتزاعی است، ولی منشأ انتزاع این مفهوم، وجود عینی خارجی دارد و به اعتبار همین منشأ انتزاع موجود در خارج است که قوانین اجتماعی، حقیقی و عینی است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۱۱۳).

پذیرش علم اجتماعی در مقابل علم روان‌شناختی نشانگر ضروری بودن دانش متفاوتی است که با رویکردی غیرکل‌گرایانه بتواند مسائل اجتماعی را بررسی نماید. به عبارت دیگر این مسئله، بدین معناست که در جامعه مسائلی وجود دارد که مسیر فردگرایانه روش‌شناختی برای شناخت آن کافی نیست و از این‌رو باید دانش دیگری وجود داشته باشد تا با رویکرد کل‌گرایانه درک بهتری از آن مسائل را فراهم آورد و شناخت بیشتری در اختیار انسان قرار دهد.

۲-۵. بررسی ساختاری مسائل اجتماعی

اشاره شد که روش کل‌گرایانه در حوزه‌های مختلف اجتماعی، به جای تحلیل منشأ روان‌شناختی و کشف علل و انگیزه‌های فردی تکوین پدیده‌های اجتماعی، آن را به عوامل اجتماعی و ساختاری ارجاع می‌دهد و در امتداد تحولات دیگر عناصر اجتماعی تحلیل می‌کند. آیت‌الله مصباح در بررسی برخی مسائل اجتماعی همین رویکرد را پیگیری می‌کند که بحث انواع دگرگونی اجتماعی نمونه آن است. ایشان در تقسیم‌بندی انواع دگرگونی به دگرگونی‌های کلان در صورت جامعه، درون نهادها و نیز ارتباط بین نهادها اشاره می‌کند که دگرگونی در گسترش اصل مهاجرت و شهرنشینی به‌عنوان

به‌رغم اعتباری شمردن جامعه توسط علامه مصباح یزدی، اما ملاحظه ادبیات نظری ایشان در حوزه‌های مختلف اجتماعی، رویکرد کل‌گرایانه را نیز به دست می‌دهد. در واقع توجه به اندیشه‌های ایشان در حوزه‌های مختلف اجتماعی از قبیل دگرگونی و نابرابری اجتماعی، بر این واقعیت صحنه می‌گذرد و رویکرد فردگرایانه را برای شناخت جامعه و پدیده‌های اجتماعی کافی نمی‌داند؛ از این‌رو وجود علم اجتماعی و نگاه غیرروان‌شناختی را برای فهم آن پدیده‌ها مطرح می‌سازد.

مصادیق تغییرات در صورت یا دگرگونی در درون نهاد حکومت؛ از استبدادی به مردمسالاری و یا انواع مردمسالاری و نیز تأثیرات این تحولات نهادین در سایر نهادهای اجتماعی نمونه آن است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۳۰۷-۳۲۴). این امور همگی از سنخ مقولات ساختاری و غیرروان‌شناختی و مربوط به سطح کلان جامعه است که مطالعه جامعه‌شناختی را می‌طلبد. برای نمونه صرف‌نظر از مطالعه روان‌شناختی افراد و بررسی ویژگی‌های فردی آنان، می‌توان ویژگی‌های نظام اجتماعی مردم‌سالار و استبدادی را در شیوه مدیریت جامعه مطالعه کرد و سیر این دگرگونی و نحوه ارتباط بین نهادها و چگونگی وابستگی نهادی و تأثیرات متقابل آنها را بررسی نمود و ویژگی‌های رفتاری افراد را نیز در حاشیه این تحولات نهادین تبیین کرد.

۳-۵. جامعه و تکوین شخصیت

شخصیت به‌عنوان منشأ رفتار انسانی شناخته می‌شود و شناخت آن می‌تواند تحلیل رفتارهای فردی و اجتماعی را امکان‌پذیر سازد؛ و همان‌گونه که گفته شده است عوامل مختلفی در تکوین آن اثر دارد و اراده و اختیار و ویژگی‌های وجودی نقش ممتازی را در فرایند تکوین آن ایفا می‌کند. یکی از این عوامل، جامعه است. جامعه در نگاه آیت‌الله مصباح در بسترسازی شکوفایی آن اثرگذار است؛ لذا جامعه می‌تواند مانع از شکوفایی برخی ویژگی‌های فطری و وراثتی شود یا بخشی از آن ویژگی‌ها را فعال سازد. بنابراین شخصیت‌های مختلف در جغرافیای و شرایط اجتماعی فرهنگی مختلف ظهورهای متفاوتی دارند. آیت‌الله مصباح به‌خوبی اشاره می‌کند: نوزادانی که از حیث وراثت و فطرت با هم فرق دارند، بر اثر اختلاف محیط‌هایی که در آنها نشو و نما می‌کنند و تربیت‌هایی که می‌یابند فرق‌های بیشتری پیدا می‌یابند. برای نمونه محیط خانوادگی و روبرویی‌های کودک خردسال با والدین و سایر اطرافیان به‌ویژه در ماه‌ها و سال‌های اول زندگی، در تن و روان وی اثرات عمیق و وسیعی می‌گذارد و به شخصیت او رنگی مخصوص می‌زند و وی را صاحب صفات و ملکاتی می‌کند که شاید همه عمر او را ترک نگویند. بعدها محیط‌های گوناگون دیگر، مانند آموزشگاه‌ها، مدارس و نوع تعلیم و تربیت آنها، شغل و حرفه و کارگاه و کارخانه و مؤسسات و باشگاه و احزاب و سیاسی و... نیز بر تشکیل و تغییر شخصیت، تأثیر فراوان می‌گذارند (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، الف، ص ۱۶۴).

با توجه به تأثیر عمیق جامعه در فرایند شکل‌گیری شخصیت می‌توان مطالعه شخصیت‌های اجتماعی افراد را از مسیر جمع‌گرایی و مطالعه ویژگی‌های اجتماعی و نهادی حاکم بر محیط زندگی افراد فهم نمود و ویژگی شخصیتهای افراد را براساس جغرافیای زیست اجتماعی‌شان تحلیل نمود و متعاقب آن، رفتار اجتماعی مورد انتظار برآمده از این جغرافیا را تبیین کرد.

نتیجه‌گیری

نزاع روش‌شناختی در فهم جامعه و پدیده‌های اجتماعی از مسائل بنیادین فلسفه علم اجتماعی است. این نزاع روش‌شناختی در حاشیه نگاه هستی‌شناسانه به عاملیت و ساختار و نوع رابطه و امکان هم‌کنشی بین آن دو مطرح می‌شود. عالمان اجتماعی در سه رویکرد فردگرایانه و جمع‌گرایانه و تلفیقی صورت‌بندی می‌شوند. تحلیل محتوای اندیشه‌های اجتماعی آیت‌الله مصباح، رویکرد تلفیقی را به دست می‌دهد. تأکید بر اصالت فرد و نقش اراده و اختیار انسان در تکوین شخصیت انسان و نیز تأثیرات شخصیت در رفتار فردی و اجتماعی، مطالعه روان‌شناختی را برای فهم کنش‌های اجتماعی و پیامدهای آن از مسیر تحلیل شخصیت موجه می‌سازد. از سوی دیگر نقش ویژگی‌های فطری در تکوین و غرض زیست اجتماعی، جهت دیگر روش فردگرایانه را در علم اجتماعی بااهمیت می‌سازد. رویکرد کل‌گرایانه را از مسیرهای مختلف می‌توان نشان داد؛ نقش جامعه در تقویت و تضعیف ویژگی‌های فطری و تکوین شخصیت، امکان مطالعه کل‌گرایانه را برای درک نحوه پیدایش شخصیت‌های مختلف در فرهنگ‌های متفاوت نشان می‌دهد. از سوی دیگر تبیین ساختاری برخی پدیده‌های اجتماعی؛ از قبیل تحولات نهادین و تأثیرات متقابل نهادهای اجتماعی و نقش این تحولات در تغییرات اجتماعی، جهت دیگری است که ما را به رویکرد کل‌گرایانه آیت‌الله مصباح رهنمون می‌سازد.



منابع:

۱. پوپر، کارل، ۱۳۶۶، جامعه باز و دشمنان آن، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۲. تریک، راجر، ۱۳۸۶، فهم علم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی‌پرست، تهران، نشر نی.
۳. دورکیم، امیل، ۱۳۵۵، قواعد روش، ترجمه علی‌محمد کاردان، تهران، دانشگاه تهران.
۴. راین، آلن، ۱۳۶۷، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، علمی و فرهنگی.
۵. ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، ۱۳۷۴.
۶. طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۸۰، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۷. کرایب، یان، ۱۳۸۸، نظریه‌های اجتماعی مدرن، از پارسونز تا هابر ماس، ترجمه عباس مخبر، تهران، آگاه.
۸. کرون، جیمز، ۱۳۹۰، جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی (چگونه مسایل اجتماعی را حل کنیم)، ترجمه مهرداد نوابخش و فاطمه کریمی، تهران، جامعه‌شناسان.
۹. کوزر، لوئیس، ۱۳۸۰، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی و فرهنگی.
۱۰. کلمن، جیمز، بنیادهای نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبور، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷.
۱۱. گولد، جولوس، ویلیام ل. کولب، ۱۳۷۶، فرهنگ علوم اجتماعی، تهران، مازیار.
۱۲. لویژ، خوزه و جان اسکات، ۱۳۸۵، ساخت اجتماعی، ترجمه حسن قاضیان، تهران، نشر نی.
۱۳. لیتل، دانیل، ۱۳۸۱، تبیین در علوم اجتماعی، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران، صراط.
۱۴. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱ الف، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۵. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۴، اخلاق در قرآن، تحقیق و نگارش محمدحسین اسکندری، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۶. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۷۷، حقوق و سیاست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۷. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، الف، جامعه و تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل.
۱۸. مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۸، ب، پیام مولا از بستر شهادت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۱۹. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۱، ب، پند جاوید، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۰. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۳، الف، انسان‌سازی در قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۹۳، ب، اصلاحات ریشه‌ها و تیشه‌ها، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۲. مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶، جامعه و تاریخ، تهران، صدرا.



عالمان اجتماعی در سه رویکرد
فردگرایانه و جمع‌گرایانه و تلفیقی
صورت‌بندی می‌شوند. تحلیل
محتوای اندیشه‌های اجتماعی
آیت‌الله مصباح، رویکرد تلفیقی
را به دست می‌دهد. تأکید بر
اصالت فرد و نقش اراده و اختیار
انسان در تکوین شخصیت
انسان و نیز تأثیرات شخصیت
در رفتار فردی و اجتماعی،
مطالعه روان‌شناختی را برای فهم
کنش‌های اجتماعی و پیامدهای
آن از مسیر تحلیل شخصیت
موجه می‌سازد.

